

دکتر رابرت ای. پترسون، مسیح‌شناسی، جلسه ۱۶

سیستماتیک، نقد کنوئیسم، انسانیت

مسیح، کولسیان ۱: ۱۵-۲۰

رابرت پترسون و تد هیلدبرانت ۲۰۲۴ ©

این دکتر رابرت پترسون در تدریس خود در مورد مسیح‌شناسی است. این جلسه شماره ۱۶، سیستماتیک، نقد کنوئیسم، انسانیت مسیح، کولسیان ۱: ۱۵-۲۰ است.

پس از کار با پنج اثبات تاریخی الوهیت مسیح، به آنچه که به عنوان برون کالونیستی شناخته می‌شود، توجه کردیم، اینکه چگونه خدای پسر کاملاً تجسم یافت و در عین حال کاملاً خارج از عیسی ناصری باقی ماند.

سپس ما به نظریه‌های کنوسیسم و کانونی پرداختیم و به نقطه‌ای رسیدیم که در حال یادگیری شخص مسیح دیوید ولز و انتقادات وارده به دیدگاه‌های کنوسیسم هستیم. اولاً، برای منتقدان روشن نبود که می‌توان، آنطور که توماسیوس و دیگران پیشنهاد کردند، برخی از صفات خدا را از ذات خدا جدا کرد. تنها خدایی که کتاب مقدس از او سخن می‌گوید، قادر مطلق است، همه چیز را می‌داند و در همه جا حضور دارد.

طبق تعریف، خدایی، با قدرت و دانش کاهش یافته، خدای کتاب مقدس نیست. فورسایت سعی کرد با امتناع از استفاده از زبان بحث، از شدت این انتقاد طفره برود، اما اینکه آیا این طفره رفتن موفقیت‌آمیز بوده است یا خیر، جای سوال دارد. کتاب مقدس در هیچ کجا ما را تشویق نمی‌کند که فکر کنیم حداقل غیرقابل تقلیلی برای آنچه الهی است وجود دارد و اینکه اعمال و ویژگی‌هایی وجود دارد که معمولاً با الهی بودن مرتبط هستند که صرفاً اضافات اختیاری هستند.

دوم، نظریه‌های کنوتیک همگی حاکی از اختلال در روابط درونی تثلیث بودند. برخی از نظریه‌پردازان دیدگاه‌های خود را با عباراتی معتدل و برخی دیگر با روش‌هایی رادیکال ارائه می‌کردند. اما آنچه در همه آنها مشترک بود این بود که برای مدتی، چه کوتاه و چه بلند، خودآگاهی الهی پسر مجسم از بین رفت.

نه تنها چنین، بلکه گفته می‌شد که الوهیت در قوه‌ی صرف خلاصه شده است. با این حال، این قوه با انفعال الهی مترادف شد و انفعال الهی تنها در تئوری از ناتوانی الهی قابل تشخیص است. در عمل، یک انفعال ضروری، یک ناتوانی فعال است.

در بسیاری از نظریه‌های کنوتیک، این امر عملاً در نقش بزرگی که همواره به روح‌القدس در پرورش عیسی مسیح انسان واگذار می‌شد، پذیرفته شده بود. روح‌القدس به جانشینی برای کلمه خاموش و فاقد قدرت تبدیل شد. در عمل، این بدان معنا بود که در دوره تجسم، مدار الهی شکسته شد. شخص دوم از الوهیت مرخصی گرفت و تثلیث در بهترین حالت به یک دوگانگی تقلیل یافت.

سوم، انقباض الوهیت ناگزیر منجر به تخریب آن عشقی شد که هدف اصلی نظریه‌های متعارف نمایش آن بود. ای. پی. بروس گفت، نقل قول: اما عشقی که پسر خدا را به انسان شدن سوق داد، خود را به یک ضربه از بین برد، نقل قول نزدیک.

به خاطر عشقی که در نتیجه، تجسم آن سال‌ها از دست رفت تا اینکه سرانجام عیسی اولین آرزوهایش را در درون خود یافت و در پایان توانست به آن آمین بگوید. کلمه الهی در بیشتر عمر عیسی هوشیاری خود را از دست داد و در این فقدان، بسیاری از چیزهایی که نظریه‌های متعارف ادعا می‌کنند، نهفته است. چهارم، اکثر

دیدگاه‌های متعارف منجر به تبدیل الوهیت به انسان شد و این امر ممنوعیت نیقیه را در مورد فرض اینکه پسر در معرض تغییر است، نقض کرد.

من معتقدم که کالسدون باید این فرض را که پسر در معرض تغییر است و در این فرآیند، هرگونه عنصر جدی وحدت در مسیح را از بین ببرد، ممنوع کند. زیرا اگر این لوگوس، عاری از ویژگی‌های الهی، خود را در یک نفس انسانی تزریق کند یا طبیعت انسانی را به خود بگیرد، آنچه که با هم ترکیب می‌شود، اساساً سازگار است. اگر لوگوس به ابعاد بشریت تقلیل یابد، پس با پیوستن به بشریت، دلیل کمی برای صحبت از نیاز به وحدت وجود دارد، زمانی که دیگر امکان تفرقه وجود ندارد.

لوگوس خود-تقلیل‌یافته و مرکز انسانی عیسی انسان، به سادگی به مختصات همان خودآگاهی تبدیل شدند. یک شخص هرگز نمی‌توانست ترکیبی از عناصر، اساساً متناقض یا متفاوت، باشد و بنابراین گفتن اینکه مسیح یکی بود، همانقدر عادی بود که گفتن اینکه مردم امروز یکی هستند. پنجم، نظریه‌های متعارف، عنصر تحقیر را پی‌مورد به کار بردند.

بدون شک، آنها در تأکید بر گران بودن تجسم برای کسی که ثروت خود را فدای فقر ما کرد، درست می‌گفتند. با این حال، می‌توان بیش از حد به این موضوع پرداخت، شاید حتی این تصور را ایجاد کرد که، هرچند ناخواسته، چیزی تحقیرآمیز و قابل سرزنش در مورد انسان بودن وجود دارد. اگر قرار است تأکید فیلیپیان ۲ تا ۱۱ حفظ شود، عنصر تحقیر نباید با تجسم مسیح، بلکه با کفاره او، با مرگ او مرتبط باشد ۵.

آنچه تحقیرآمیز و قابل سرزنش است، جسمانی که او به آن پیوسته بود، نیست، بلکه گناهی است که او به عنوان جایگزین ما برای آشتی ما با خدا، بر خود گرفت. مسیح خود را برای اهداف تجسم، تهی کرد، اما برای کار رستگاری، مجبور بود خود را فروتن کند. ما به سوی انسانیت مسیح حرکت می‌کنیم.

می‌خواهیم با کولسیان ۱:۱۵ تا ۲۰ شروع کنیم، متنی که مسلماً پر از الوهیت و انسانیت مسیح است، اما اجازه دهید مروری داشته باشم بر اینکه پس از آن به کجا خواهیم رفت. مطالعه ما در مورد انسانیت مسیح با تجسم آغاز می‌شود، زیرا تجسم، آغاز انسانیت پسر الهی است. همانطور که بارها گفته‌ایم، او یک انسان را به خود نگرفت. او یک طبیعت انسانی، یک بدن و روح انسانی را به خود گرفت تا انسان‌ها را از گناهانشان نجات دهد.

ما قصد داریم از شواهد دیگری استفاده کنیم، بنابراین تجسم، انسانیت مسیح را ثابت می‌کند. این واقعیت، که عیسی نقاط ضعف و نیازهای انسانی داشت، انسانیت او را نیز ثابت می‌کند. او خسته بود؛ تشنه بود و سوسه شد و از خطر اجتناب کرد.

علاوه بر این، انسانیت او در ابراز احساسات انسانی‌اش آشکار است. او خشمگین و غمگین بود، به دوستش ایلعازر عشق می‌ورزید و رنج و عذاب را تجربه می‌کرد. انسانیت او در تجربیات انسانی‌اش بسیار آشکار است.

او متولد شد و لقاح او معجزه‌آسا بود، اما تولدش مانند تولد ما بود. او رشد کرد. در لوقا ۲:۵۲، او در حکمت و دانش رشد کرد. در لوقا ۲:۵۲، من آن را خراب کردم. او در حکمت و قامت رشد کرد، همین. او در حکمت و قامت و در محبوبیت نزد خدا و انسان رشد کرد. یعنی پسر مجسم از نظر فکری، جسمی، معنوی و اجتماعی رشد کرد.

در طول این سال‌ها، اعتراف به این چیزها برای دانش‌آموزان من بسیار دشوار بوده است. او، آنها به کتاب مقدس اعتقاد دارند، آنها به لوقا ۲ اعتقاد دارند، اما به نوعی آنها چنان با الوهیت مسیح شروع کردند و نیاز

به محافظت از الوهیت مسیح در برابر حملات لیبرال‌ها و فرقه‌ها را احساس کردند که ناخواسته انسانیت کامل عیسی را کم‌اهمیت جلوه می‌دادند. و گفتن اینکه او از نظر فکری رشد کرد، ناخوشایند به نظر می‌رسید.

او از نظر جسمی رشد کرد؛ باز هم، خدا از نظر جسمی رشد کرد. نه، نه به خودی خود، اما انسان-خدا، از نظر انسانیتش، از نظر جسمی رشد کرد. آیا او از نظر معنوی رشد کرد؟ آیا عیسی از نظر معنوی رشد کرد؟ بله، او به عنوان کلمه مجسم، از نظر معنوی و اجتماعی نیز رشد کرد. و اگر این موارد را درست بفهمیم، آن حوزه‌های رشد به همان اندازه الوهیت ذاتی و ابدی او برای رستگاری ما مهم هستند.

مصلوب شدن و مرگ او نیز تجربیات انسانی هستند. من با بی‌احترامی می‌گویم، خدای آسمان نمی‌تواند مصلوب شود و بمیرد. خدای آسمان، به طور خاص طبق عبرانیان ۲:۱۴ و ۱۵، به خدای روی زمین تبدیل شد تا مرگ را تجربه کند و شیطان را شکست دهد و قوم خود را نجات دهد.

علاوه بر این، عیسی با پدرش رابطه‌ای انسانی داشت. او، نه برای همیشه، او این کار را نکرد، اما در دوران خدمت زمینی‌اش، مطمئناً با پدرش رابطه‌ای انسانی داشت. او مطیع خدا بود.

این چیزها از این جهت واضح هستند که برگشت‌پذیر نیستند. درست نیست که بگوییم پدر تابع پسر بوده است. این درست نیست.

اما پسر مطیع خدا بود. ما تفاوت بین مطیع بودن ذاتی و عملکردی یا اقتصادی را بیشتر بررسی خواهیم کرد، اما در مورد آن اشتباه نکنید. در یوحنا ۱۴:۲۸، عیسی گفت که پدر از من بزرگتر است. عیسی به پدرش احترام گذاشت.

او از فرامین خدا اطاعت کرد. گفتن اینکه پدر از فرامین عیسی اطاعت کرد، دقیق نیست. یکی از کتاب‌های مقدس، عبرانیان، سه بار از زبان پسر که کامل شده است، استفاده می‌کند.

او، این ما را عصبی می‌کند. و چه دلیلی دارد که او کامل آفریده شده باشد؟ منظورم این است که او خداست. نیازی به کامل بودن ندارد. او مردی بی‌گناه است.

او هرگز گناهکار نبود؛ او نیاز داشت که کامل شود. این به چه معناست؟ عبرانیان ۲، ۱۰، عبرانیان ۵، ۸ و ۹ و عبرانیان ۷:۲۸، این آموزه کمال پسر خدا را دارند. مطمئناً، این مربوط به کل شخصیت پسر با اشاره به انسانیت اوست، اما چگونه باید این را درک کنیم؟ معنای آن چیست؟ نقش آن در استدلال عبرانیان چیست؟ عیسی بی‌گناه بود.

ما آن را در یوحنا، عبرانیان، اول یوحنا، دوم قرنتیان، اول پطرس و در سراسر عهد جدید می‌یابیم. فکر می‌کنم وقتی فهرست کامل‌تری داشتم، مثلاً ۲۰ مورد مختلف، که از اشعیا ۵۳ شروع می‌شد، آن را پیدا کردم. هیچ فریبی در دهان او نبود.

و خدا او را بنده صالح من می‌نامد. بی‌گناهی عیسی مهم است. مبدا دچار سردرگمی شویم و به نوعی فکر کنیم که گناه بخش اساسی طبیعت انسان است.

اینطور نیست. این یک اختلال و یک تحریف است. از این رو، عیسی انسان دوم، آخرین آدم، یا از نظر کلامی ما آدم دوم است.

در این الهیات ریاست، حوا اصلاً به حساب نمی‌آید. البته، او نیز بی‌گناه آفریده شد. اما این آدم در مقابل آدم دوم است.

هر دوی آنها بی‌گناه بودند، اما فقط یکی از آنها بی‌گناه ماند. در نهایت، می‌خواهم تا جایی که به اثبات الوهیت عیسی مربوط می‌شود، به سه مورد نگاهی بیندازم. ببخشید، اثبات انسان بودن عیسی

سه جایی که به قول من، انسانیت عیسی آشکار است. پدران کلیسا با این موارد مشکل داشتند. آنها اساساً در تفسیر خود از کتاب مقدس طفره می‌رفتند.

از آنجا که انسانیت عیسی بسیار خام بود، مایه شرمساری آنها بود. آنها اشتباه می‌کردند. آنها با کم‌اهمیت جلوه دادن انسانیت او، از الوهیت او محافظت می‌کردند.

، آنها باید از این خوشحال می‌بودند که کسی که در قالب خدا وجود داشت، واقعاً به شکل یک بنده، یک برده برای نجات ما آمد. و اینکه الوهیت او کاملاً ضروری است زیرا فقط خدا می‌تواند ما را نجات دهد. و انسانیت او نیز، همانطور که سنت آنسلم درست می‌گفت، کاملاً ضروری است زیرا فقط خدا-انسان می‌تواند ما را نجات دهد.

خدا در آسمان، یا خدا روی زمین، بدون ذات انسانی، نمی‌تواند بمیرد تا ما را نجات دهد. نمی‌تواند وسوسه‌ها را با موفقیت تجربه کند. او نمی‌تواند برخیزد زیرا هرگز نمرده است.

، همه این چیزها، از جمله این بخش‌های دشوار، انسانیت کامل او را می‌طلبد. وسوسه‌های او در بیابان انسانیت او را به گونه‌ای نشان داد که بسیاری از مسیحیان هنگام تماشای فیلم‌های زندگی مسیح، آن را شرم‌آور می‌دانند. من هیچ فیلم خاصی از زندگی مسیح را تأیید نمی‌کنم.

اما او در بیابان وسوسه شد، واقعاً وسوسه شد. و اراده پدر این نبود که او از قدرت‌های الهی استفاده کند. در واقع، همان وسوسه‌ای که شیطان او را با آن تحریک می‌کرد، تلاش برای وادار کردن او به استفاده از قدرت‌های الهی‌اش بود.

اگر پسر خدایی، از این سنگ‌ها نان بساز. از معبد پایین بپر، و خدا تو را محافظت خواهد کرد، حتی اگر من این کتاب مقدس را طوری تحریف کنم که چنین معنایی بدهد.

شیطان گفت: «به من سجده کنید، و من پادشاهی جهان را به شما خواهم داد.» این خواست پدر بود، نه اینکه پسر از قدرت‌های الهی که داشت و گاهی اوقات از آنها استفاده می‌کرد، استفاده کند. اما خواست پدر این بود که پسر به کلام خدا پناه ببرد و با شیطان نبرد معنوی کند و سه بار از تثنیه نقل قول کند: «خداوند، خدای خود را وسوسه نکنید. او را پرستش کنید و فقط او کسی است که باید به او خدمت کنید.»

ثانیاً، پدر از قبل با این واقعیت که عیسی گفت هیچ کس زمان بازگشت مسیح را نمی‌داند، نه فرشتگان در آسمان، و نه حتی پسر، طفره رفته است.

اشاره‌ی واضحی به خودش بود. پدر گفت، او، همین الان این را گفت. او واقعاً می‌دانست، می‌دانست.

چرا آنها این را می‌گویند؟ چون به نظر می‌رسد با خدا بودن او ناسازگار است. این ناسازگار نیست. حتی وقتی ما به کالوینیستی‌کوم اضافی اعتراف می‌کنیم، تثلیث دست نخورده باقی می‌ماند.

شخص دوم خارج از عیسی باقی می‌ماند. به همین ترتیب، او کاملاً مجسم می‌شود. او، مطمئناً این تعبیر مرموز است.

اما با تجسم یافتن، او قدرت‌های الهی خود را حفظ می‌کند و قادر به استفاده از آنها است، اما از گوش دادن به درخواست‌های شیطان و استفاده از آن قدرت‌ها خارج از اراده پدر امتناع می‌کند. در عوض، همانطور که یکی از دوستانم همین امروز به من یادآوری کرد، او همیشه و فقط از پدر اطاعت می‌کرد و این شامل استفاده از قدرت‌های الهی‌اش نیز می‌شد. او، بیخیال، آیا او تا به حال از آنها استفاده کرده است؟ بله، او این کار را کرد.

به شما می‌گویم، گناهانتان بخشیده شد. او، دشمنانش همین الان از او متنفر شدند. این چه جور آدمی است؟ این شخص کیست؟ این کفر است.

عیسی با استفاده از قدرت الهی خود، افکار آنها را خواند و به بی‌ایمانی آنها پی برد و گفت: «برای اینکه بدانید پسر انسان در زمین قدرت بخشش گناهان را دارد، یعنی معجزه‌ای نامرئی انجام می‌دهد. هر شیادی می‌تواند بگوید گناهان شما بخشیده شده است، اما عیسی شاید نبود. شاید بدانید که من می‌توانم این کار را انجام دهم. بگذارید یکی انجام دهم، می‌بینید؟»

او می‌گوید رختخوابت را بردار و راه برو. و مرد هم همین کار را می‌کند. و آنها از این هم راضی نیستند، چون البته، شنبه بود.

آیا عیسی توانایی الهی برای دانستن همه چیز را نداشت؟ بله. آیا او گاهی اوقات، وقتی که اراده پدر بود، از دانش ماوراء طبیعی استفاده نمی‌کرد؟ بله. او از هر کاری که زن سامری انجام داده بود، آگاه بود.

او این را به او نگفته بود. او از قبل از شرایط مربوط به رفتن شاگردان، آماده شدن برای عید فصح و غیره مطلع بود. اما اراده پدر این نبود که پسر زمان آمدن دوباره خود را در زمان تحقیر شدنش بداند.

چرا؟ ما نمی‌دانیم. اما این واقعیت است. این، علم الهی او را رد نمی‌کند.

این به سادگی بر انسانیت او تأکید می‌کند. او اراده کرد که از پدر اطاعت کند و از قدرت‌های الهی خود در جایی که اراده پدر نبود، استفاده نکند. جتسیمانی

من معلمی داشتم. یک مرد خداشناس. مطمئناً، او احمقانه صحبت می‌کرد. اگر عیسی در باغ جتسیمانی از صلیب شانه خالی می‌کرد، نمی‌توانستم او را به عنوان پروردگارم گرامی بدارم. او، برادر عزیز، اینطور نگو. این خیلی احمقانه است.

شما باید عیسی را به عنوان پروردگار خود احترام بگذارید، چه او را کاملاً درک کنید و چه نکنید. و شما مثل بقیه ما این کار را نمی‌کنید. من فکر می‌کنم او بدون گناه از صلیب شانه خالی کرد زیرا آنچه را که در پیش بود می‌دید، و این یک فاجعه بی‌سابقه برای کسی بود که پدرش او را دوست داشت، و برعکس.

و من نمی‌خواهم روح القدس را از این عشق الهی، وحدت تثلیث و مشارکت ابدی محروم کنم. و پدر بیش از یک بار از آسمان گفت، در حالی که پسر روی زمین بود، این پسر محبوب من است. قرار بود رفاقت آنها شکسته شود.

عیسی قرار بود آنچه را که پدران کلیسا و توماس آکویناس و جان کالوین عذاب جهنم می‌نامیدند، متحمل شود. این پونا است. حس، مجازات حس، احساس خشم خدا. او جام خشم خدا را تا ته بر روی صلیب نوشید.

و سپس پونا لعنت، که توسط خدا رها شده بود، همانطور که در فریاد غفلت خود فریاد می‌زد، فریادی که داوود هرگز نمی‌توانست به طور کامل آن را درک کند، زیرا او مردی بود که آزار و اذیت وحشتناکی را متحمل شده بود. این درست است - کلام من، نه تنها از جانب شائول، بلکه از جانب پسر خودش، یوناتان [آبشالوم].

وحشتناکه. او، اما این مثل پسر خدا نبود که از برهم خوردن رفاقت ابدی با پدرش بترسد. خدای من، خدای من، چرا مرا رها کردی؟ اگر درست می‌گویم، پس تصمیم می‌گیرم این کار را نکنم.

جتسیمانی واقعی بود. و مکان‌هایی که انسانیت خداوند ما در آنها خام است، و سوسه‌ها، ندانستن روز محافظت از جتسیمانی، به اندازه آن قسمت‌هایی که می‌گویند پدر از او برای آفرینش آسمان‌ها و زمین استفاده کرد، برای ایمان ما مهم هستند. کولسیان ۱:۱۵ تا ۲۰، نمونه‌ای از انسانیت واقعی و کامل عیسی است.

دوباره می‌گویم. کولسیان ۱، یوحنا ۱، فیلیپیان ۲، و عبرانیان ۱، همگی الوهیت مسیح را نشان می‌دهند. خدای من!

این متن، متنی عالی در مورد الوهیت مسیح است، اما در کنار یوحنا ۱ و عبرانیان ۱، و به ویژه با ورود به عبرانیان ۲، به طور قدرتمندی انسانیت خداوندمان را تعلیم می‌دهد. کولسیان ۱:۱۵ تا ۲۰. نکته کلیدی در اینجا، زبان آیه ۱۸ است که می‌گوید او در همه چیز می‌تواند برتر باشد.

همه چیز این است که او برتر یا ممتاز است یا مقام اول را بر خلقت دارد. آیات ۱۵ تا ۱۷. و او برتر یا ممتاز بر خلقت جدید است که شامل کلیسا نیز می‌شود.

آیات ۱۸ تا ۲۰. کولسیان ۱، از ۱۵ شروع می‌شود. او صورت خدای نادیده است، نخست‌زاده‌ی تمامی آفریدگان.

زیرا به وسیله او همه چیز در آسمان و زمین، دیدنی‌ها و نادیدنی‌ها، چه تخت‌ها و چه سلطنت‌ها، چه ریاست‌ها و چه قدرت‌ها آفریده شد. همه چیز به وسیله او و برای او آفریده شد. و او قبل از همه چیز است.

و در او، همه چیز به هم پیوند می‌خورد. و او سر بدن، یعنی کلیسا، است. او آغاز است، نخست‌زاده از مردگان.

این همه چیز است، خلقت، و خلقت جدید، او می‌تواند برتر باشد. زیرا تمام کمال خدا در او ساکن شد و از طریق او همه چیز را، چه در زمین و چه در آسمان، با خود آشتی داد و با خون صلیب خود صلح برقرار کرد. البته، تأکید در واقع بر ذات الهی اوست.

من برای دسته‌بندی این متون با مضامین مهم الهیاتی مشکل داشتم. تجسم، یوحنا ۱، فقط یک مقدمه است. الوهیت، یوحنا ۱، کولسیان ۱، عبرانیان ۱، من عبرانیان ۱ را انتخاب کردم چون هر پنج مدرک تاریخی در آن وجود داشت، اما کولسیان ۱ نیز به همان اندازه چشمگیر است.

خدای من. با این وجود، انسانیت او اینجاست. تجسم او در آیه ۱۵ اشاره شده است.

او تصویر خدای نادیده است. منظور این است که او تصویر مرئی، تجلی مرئی است؛ وحی مرئی کلام نیکوی خداست، آن نامرئی. اگر قرار باشد خدا دیده شود، هیچ کس نمی‌تواند مرا ببیند و زنده بماند، خدا در خروج ۳۳ به موسی گفت

سپس او را به صخره زد و به موسی نگاهی اجمالی به پشتش داد. این نگاهی کوچک به ذات و جلال الهی اوست. اما اکنون، خدای نادیده، همانطور که در یوحنا ۱:۱۸ گفته شد، هیچ کس خدا را ندیده است

تنها خدایی که در آغوش پدر است، او را توضیح داده است. به همین ترتیب، او تصویر، مکاشفه قابل مشاهده خدای نامرئی است. چگونه چنین است؟ فقط در تجسم او

، بنابراین، در حال حاضر، به تجسم او اشاره شده است. او والاترین فرد بر تمام آفرینش است، نخست‌زاده، زیرا او آفرید، زیرا پدر به وسیله او همه چیز را آفرید. او ابدی است، ۱۷

، او کار مشیت الهی را انجام می‌دهد، ۱۷ ب. علاوه بر این، او سر بدن، یعنی کلیسا، است. او آغاز نخست‌زاده‌ای است که تکرار می‌شود

نخست‌زاده‌ی تمامی آفرینش، والاترین، زیرا او آن را آفرید. او نخست‌زاده از مردگان است. بدیهی است که صحبت از مرگ او به انسانیت او اشاره دارد

او در ابتدا چگونه است؟ بار دیگر، این اشاره‌ای به پیدایش ۱.۱ است. در ابتدا، خدا آسمان‌ها و زمین را آفرید. شما می‌گویید، اما یک دقیقه صبر کنید، خلقت در آن پاراگراف اول بود، ما آن را ۱۵ تا ۱۷ می‌نامیم. و بعد از آن درباره کلیسا صحبت می‌کند ۱۸

اوه، درست است، درست است. در ابتدا، به وسیله او، همه چیز در آسمان و زمین آفریده شد. ۱۶.

او این بار آغاز خلقت نیست، بلکه آغاز خلقت جدید، خلقت دوباره است که شامل تجدید حیات در ۱۸. حال حاضر و آسمان‌های جدید و زمین جدید در روز آخر می‌شود. او آغاز خلقت جدید خداست، نخست‌زاده از مردگان

فهمیدم. او برخاسته است، و به همین دلیل، او عامل رستاخیز ما خواهد بود. همانطور که در فیلیپیان ۳:۲۱ دیدیم، او با قدرتی که دارد تا همه چیز را مطیع خود کند، بدن‌های حقیر ما را تبدیل خواهد کرد تا مانند بدن باشکوه او شوند

هدف از همه اینها این است که در همه چیز، چه در خلقت و چه در خلقت جدید، او مقام اول را داشته باشد. زیرا در او، تمام کمال خدا ساکن شد. چه کسی در اوست؟ در عیسی مجسم

و از طریق او همه چیز را با خود آشتی دهد، و با خون صلیب او صلح برقرار کند. یعنی با مرگ خشونت‌آمیز او. این متن بیشتر بر الوهیت او تأکید می‌کند

اعتراف می‌کنم، درست است. همچنین به بدن، خون، تجسم و مرگ او اشاره و تعلیم می‌دهد و به همین ترتیب، گواهی بر انسان بودن اوست. به خواست خدا، در سخنرانی بعدی‌مان، به آن اثبات‌های انسان بودن پسر خدا که در جسم تجسم یافته است، خواهیم پرداخت

من دکتر رابرت پترسون هشتم در تدریسش در مورد مسیح‌شناسی. این جلسه شماره ۱۶، سیستماتیک، نقد
کنوئیسم، انسانیت مسیح، کولسیان ۱: ۱۵-۲۰ است